

مقاله ای کامل در مورد ادبیات حماسی

مقدمه

در این نکته که حماسه ی ملی ایران بنیانی اساطیری دارد، اکثر دانشمندان اتفاق نظر دارند، اما باید چگونگی و کیفیت گذار از اسطوره به حماسه را در شاهنامه، تا آن جا که مقدور است، بررسی و تحلیل کرد. اساطیر هر ملتی پیرامون آفرینش، ایزدان، انسان و طبیعت، و ارتباط میان انسان و هستی، و نگهدارنده ی کهن نمونه های آن ملت است. از این رو، اسطوره های شاهنامه به نوعی روایتگر ساختارهای اجتماعی، آیین ها و نمونه های اخلاقی و رفتاری ایرانیان باستان به شمار می روند.

از سوی دیگر، حماسه به روایاتی طولانی گفته می شود که عمدتاً منظوم اند و «به زبانی پهلوانانه سروده شده، از دلوری های پهلوانان و شاهان بلندآوازه و قهرمان قوم در زمانی بسیار کهن (ولی نه آغازین بدان گونه که در اساطیر وجود دارد)، یا در عصر تاریخی و از فتوحات جهان گشایانه ی آنان یاد می کنند.

در حماسه نیز می توان با رفتارهای اجتماعی و ساختار قومی آشنایی پیدا کرد، اما در اساطیر بیشتر با برداشت های جهان شناختی روبه رو هستیم.

اسطوره و حماسه گاه چنان در هم ادغام شده اند که نمی توان آنها را کاملاً از هم جدا کرد. مثلاً کیومرث شاهنامه را نمی توان کاملن از کیومرث اساطیری جدا پنداشت. چون این دو مکمل یکدیگرند.

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای. کیومرث در اوستا *gayo. Maretan* و در پهلوی *gayomard* به معنای «زندگی میرنده» نام نخستین انسان است. در بندهش آمده که کیومرث پهنایش با درازایش برابر است، او را بیشتر به نطفه ی نخستین شبیه می سازد تا انسان واقعی و میان او و آسمان که آن هم درازا و پهنایش برابر است، نوعی شباهت و ارتباط دیده می شود. (بهار، ۵۷۳۱: ۹۴) این نطفه همان تخمه ی کیومرث است که از آن گیاه ریواس روید که به نخستین جفت انسان، یعنی مشی و مشیانه مبدل شد (یار شاطر، ۸۶۳۱: ۶۲۵)

معمولن در اساطیر همه ی اقوام، خدایان اساطیری به نیاکان و فرمانروایان برتر تبدیل می شوند یا برعکس، «خدایان اساطیری گذشته خدایی را فرو نهاده، از عالم اساطیر به جهان حماسه فرود آمده اند و در عداد فرمانروایان و پهلوانان بزرگ و آغازین قوم خویش قرار گرفته اند.» (همان: ۵۹)

ادبیات چیست؟

ادبیات یکی از گونه های هنر است و کلمات، مصالح و موادی هستند که شاعر و نویسنده با بهره گیری از عواطف و تخیلات خویش آن ها را به کار می گیرد و اثری ادبی و هنری پدید می آورد.

در آثار ادبی، نویسنده و شاعر می کوشد اندیشه ها و عواطف خویش را در قالب مناسب ترین و زیباترین جملات و عبارات بیان کند. این آثار همان گفته ها و نوشته هایی هستند که مردم در طول تاریخ آنها را شایسته ی نگهداری می دانند و از خواندن و شنیدن شان لذت می برند.

فرهنگ درخشان ما جلوه گاه آثار ادبی بسیاری مانند شاهنامه، تاریخ بیهقی، مثنوی مولوی، بوستان و گلستان سعدی، غزلیات حافظ و ... است که در شمار غنی ترین و شیواترین آثار ادبی جهان قرار دارند.

ما نیز باید مانند نیاکان خویش، قدر این سرمایه های گرانبها را بدانیم؛ با خوب خواندن و درست فهمیدن این آثار ارزشمند، در نگهداری آن ها با جان و دل بکوشیم و با تلاش روزافزون خویش بر غنا و عظمت آن ها بیفزاییم.

این حقیقت را باور داشته باشیم که با وجود این میراث جاوید سرمایه ی باارزش- که مایه ی سربلندی ما در میان اقوام و ملل جهان است- می توانیم با نمایاندن درهایی از دریای ادب خویش، بیگانگان را نیز از فرهنگ و ادب ما بهره مند سازیم.

درآمدی بر انواع ادبی

در همه ی شاخه های دانش و هنر، دسته بندی و تقسیم به انواع، برای آسان تر شدن شناخت و فراگیری سریع تر لازم است. برای شناخت و سنجش آثار ادبی نیز این کار ضرورت دارد. گذشتگان ما آثار ادبی را به طور عمده، براساس صورت و شکل ظاهری تقسیم بندی می کردند و همان گونه که می بینیم، جز دو قالب شعری قصیده و غزل، دیگر قالب ها مانند رباعی، دوبیتی، مثنوی و ... براساس شکل نام گذاری شده اند. دسته بندی و نام گذاری آثار نثر فارسی نیز بر پایه ی شیوه ی نگارش آنها بوده است؛ مانند نثر ساده و مسجع و...

در ادبیات جهان، آثار ادبی براساس اندیشه و محتوا به چهار نوع حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی تقسیم بندی شده است.

درآمدی بر ادبیات داستانی (سنتی)

ادبیات غنایی

ادبیات تعلیمی

ادبیات حماسی

حماسه یکی از انواع ادبی و در اصطلاح روایتی است داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت که با قهرمانی ها و اعمال و حوادث خارق العاده در می آمیزد، ویژگی اصلی حماسه، تخیلی بودن و شکل داستانی آن است. وجود انسان های آرمانی و برتر که از نظر نیروی جسمانی و معنوی برگزیده و ممتاز هستند، از دیگر ویژگی های حماسه به شمار می آید.

در حماسه رویدادهای غیرطبیعی و خلاف عادت فراوان دیده می شود و همین رویدادهاست که می تواند آرمان ها و آرزوهای بزرگ ملتی را در زمینه های مذهبی، اخلاقی و نظام اجتماعی نشان دهد و عقاید کلی آن ملت را درباره ی مسایل اصلی انسانی مانند آفرینش، زندگی، مرگ و جز آن بیان کند.

شاهنامه ی فردوسی نمونه ی اعلای حماسه است که استاد سخن، بزرگترین شاعر حماسه سرا ابوالقاسم فردوسی ۹۲۳-۶۱۴ ه ق نظم آن را آغاز کرد. فردوسی بیش از سی سال برای نظم شاهنامه رنج برد و آن گونه که خود گفته است کاخی از نظم پی افکند که از باد و باران گزند نمی یابد. شاهنامه را می توان به سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی تقسیم کرد. غم نامه ی رستم و سهراب از برجسته ترین داستان های حماسی شاهنامه است.

منظومه های حماسی

حماسه در لغت به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح، شعری است داستانی با زمینه های قهرمانی، قوی و ملی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد. در این نوع شعر، شاعر هیچ گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی کند و آن را طبق میل خود تغییر نمی دهد، به همین سبب در سرگذشت یا شرح قهرمانی های پهلوانانه و شخصیت های داستان خود، هرگز دخالت نمی کند و به میل خود در مورد آن ها داوری نمی کند.

در این جا، شاعر با داستان هایی شفاهی و مدون سرو کار دارد که در آن ها شرح پهلوانی های عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر میهن پرستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی ها آمده است.

انواع منظومه حماسی

در ادبیات ملل، از یک دیدگاه، دو نوع منظومه ی حماسی می توان یافت.

منظومه های حماسی طبیعی و ملی

که عبارت است از نتایج افکار و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرن ها تنها برای بیان عظمت و نبوغ آن قوم به وجود آمده است. این نوع حماسه ها سرشار از یاد جنگ ها، پهلوانی ها، جان فشانی ها و در عین حال، لبریز از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرن ها معینی از دوران حیات ایشان است که معمولن از آن ها به دوره های پهلوانی تعبیر می کنیم. از این گونه منظومه های حماسی می توان حماسه کیل گمش و ایلپاد و ادیسه هومر، شاعر بزرگ یونان باستان و شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی را در ادبیات فارسی نام برد. در این دسته منظومه ها شاعر به ابداع و آفرینش توجهی ندارد بلکه

داستان های مدون کتبی یا شفاهی را با قدرت شاعرانه ی خویش نقل می کند.

منظومه های حماسی مصنوع

در این منظومه ها شاعر با داستان های پهلوانی مدون و معینی سروکار ندارد بلکه خود به ابداع و ابتکار می پردازد و داستانی را به وجود می آورد. در این گونه داستان ها، شاعران آزادند با رعایت قوانینی که ناظر بر شعر حماسی است به دلخواه موضوع داستان خود را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند، از این دسته می توان ظفرنامه ی حمدالله مستوفی در زبان فارسی و "انه ایدید" سروده ی ویرژیل، شاعر روم باستان را برشمرد. ادبیات حماسی را از چشم اندازی دیگر، به حماسه های اساطیر و پهلوانی، حماسه های عرفانی و حماسه های دینی تقسیم کرده اند.

حماسه اساطیری قدیمی ترین و اصیل ترین نوع حماسه است. این گونه حماسه مربوط به دوران ماقبل تاریخ است و بر مبنای اساطیر شکل گرفته است. مثل حماسه سومری گیل گمش و بخش اول شاهنامه فردوسی (تا داستان فریدون). در این قسمت شاهنامه از "اوایل سخن رفته است و مثلن گفته شده است که اول کسی که گرمابه ساخت یا نوشتن آموخت که بوده است. قسمت هایی از ایلیاد و اودیسه رامایانه و مهابهاراتا را هم می توان جزو حماسه های اساطیری دانست. البته گاهی نمی توان ردپای قهرمان را دقیقاً در تاریخ جست وجو کرد. در حماسه های پهلوانی، قهرمان معمولاً یک پهلوان مردمی است و برای او مرگ بهتر از ننگ است.

حماسه دینی یا مذهبی

قهرمان این نوع حماسه یکی از رجال مذهبی است و ساخت داستان حماسه بر مبنای اصول یکی از مذاهب است، مثل کمدی الهی دانته، خاوران نامه ابن حسام (شاعر قرن نهم) خداوند نامه ملک الشعراء صبای کاشانی.

برخی از محققان، برای این نوع، حماسه های اخلاقی نام گذاشته اند و مهابهاراتا و رامایانا را مثال زده اند. به نظر ما حماسه های اخلاقی همان حماسه های دینی هستند و حتا می توان به آن ها حماسه فلسفی هم گفت، زیرا در آنها مسایل عمیقی تفکر بشری از قبیل مرگ و زندگی و خیر و شر مطرح شده است.

معمولن اقوامی که دارای زندگی فعال بودند و با اقوام دیگر جنگ یا صلح داشتند، دارای حماسه پهلوانی هستند؛ مانند یونانیان و ایرانیان باستان. اما اقوامی که فعالیت های برون مرزی نداشتند و به اصطلاح در خود بودند، بیشتر حماسه های دینی و فلسفی دارند، مانند چینیان و مصریان و هندیان باستان. در ایران هم بعد از حملات خانمان سوزی از قبیل حمله غزان و مغولان و تیموریان، زندگی درونی و درونگرایی بر زندگی بیرونی و برونگرایی غالب آمد و حماسه های عرفانی، جای حماسه های پهلوانی را گرفت.

حماسه های عرفانی

این نوع حماسه در ادبیات فارسی فراوان است. در این گونه، قهرمانان بعد از شکست دادن دیو نفس و طی سفری مخاطره آمیز در جاده طریقت، در نهایت به پیروزی که همانا حصول جاودانگی، از طریق فنا فی الله است، دست می یابد. تمثیلی سروده شده است. بگهوت گیتا را هم که از متون مذهبی هند محسوب می شود، گاهی حماسه عرفانی خوانده اند.

ممکن است انواع دیگری از حماسه هم وجود داشته باشند. مثلن در ادبیات اروپایی نوعی از حماسه هست که به آن حماسه طنز و مسخره Mock Epic می گویند. این نوع حماسه برخلاف حماسه های واقعی، از زندگی امروزی انسان مایه می گیرد و جنبه طنز و مسخره دارد. بودلر می گوید: "حماسه طنز آن است که از زندگی امروزی بشر، ابعاد حماسی را استخراج و مشخص کنیم و به خود نشان دهیم که چگونه با کراوات و پوتین های واکس زده شاعرانه زندگی می کنیم و بزرگیم." این نوع حماسه در ادبیات فارسی چندان مرسوم نیست، اما به هر حال ما هم نوعی حماسه مسخره داریم که قهرمان آن به اصطلاح یک "پهلوان پنبه" است، یا کسی است که در توهمات خود اوضاع و احوال دیگری را می بیند، مثل رمان معروف دایی جان ناپلئون نوشته ایرج پزشک زاد. دن کیشوت سروانتس را هم شاید بتوان از این مقوله محسوب داشت.

در این جا توضیح این نکته ضروری است که حماسه در هر صورت، چه فلسفی باشد چه عرفانی و چه اساطیری باید همواره در بافتی از شهسواری ها و بهادری ها و خطر کردن ها ارائه شود. به عبارت دیگر دل به دریا زدن ها و تن به خطر سپردن ها، مشخصه ها اصلی حماسه است.

ویژگی های حماسه

هر حماسه باید دارای چهار زمینه ی داستانی، قهرمانی، ملی، خرق عادت باشد.

زمینه داستانی حماسه

یکی از ویژگی های حماسه، داستانی بودن آن است بنابراین حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست. با این که در حماسه - بی هیچ تردیدی- مجموعه ای از وصف ها، خطبه ها و تصویرها وجود دارد، اما همه ی این عناصر نسبت به داستانی بودن در مرتبه ی دوم هستند.

زمینه قهرمانی حماسه بیشترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان هایی باشد که هم از نظر مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آن ها وجود دارد، قهرمانانی ملی هستند؛ مانند "رستم" در شاهنامه ی فردوسی.

زمینه حماسی ملی

حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسایل فکری و مذهبی در بر می گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال و ملیت در برابر ملل مهاجم، آگاهی می یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر و مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتا خوشی های پهلوانان و بحث های فلسفی و دینی آنان مطلع می شویم.

زمینه خرق عادت

از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه ی علمی سازگاری ندارد. در هر حماسه ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند. هر ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور، در حماسه ی خویش به کار می گیرد و بدین گونه است که در همه ی حماسه ها، موجودات و آفریده های غیرطبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند، ظهور می یابند. در شاهنامه نیز وجود سیمرغ، دیو سپید، رویین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال ... عناصر و پدیده هایی هستند که هم چون رشته هایی استوار، زمینه تخیلی حماسه را تقویت می کنند.

شعر و ادبیات پایداری

تأمل و تحقیق در حوزه ی شعر و ادبیات پایداری و تبیین ابعاد گوناگون دفاع مقدس ملت ایران با بهره گیری از زبان گویای هنر (به خصوص ادبیات) یکی از ضرورت های انکار ناپذیری است که متأسفانه تا به امروز آن گونه که درخور این رُخداد عظیم تاریخی است، مورد توجه جدی هنرمندان و اصحاب قلم قرار نگرفته است.

آثاری که توسط شاعران و نویسندگان پایداری (چه در زمان وقوع حادثه ی جنگ و چه بعد از آن) خلق شده است، حجم کمی نیست، ولی در این که این آثار تا چه توانسته است در ابهام زدایی از این واقعه، رفع شبهات، روایت و ثبت حماسه ها، و به تصویر کشیدن و ماندگاری این رُخداد شگفت تاریخی موفق باشد، جای بحث و تأمل فراوان دارد!

مقاله ی حاضر، متشکل از هشت یادداشت کوتاه، با موضوع شعر پایداری است، که در آن سعی شده مقوله ی شعر پایداری از زوایای گوناگون مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. البته طبیعی است که در قالب یک مقاله نمی توان به همه ی ابعاد این ژانر ادبی پرداخت و این مقاله تنها می تواند در حکم پیش درآمدی برای انجام تحقیقات گسترده تر و جدی تر در این حوزه باشد.

اهتمام جدی در پرداختن به شعر و ادبیات پایداری، ارائه تعریفی دقیق و قابل استناد، تبیین مؤلفه های آن، و کالبدشکافی و آسیب شناسی این گونه ادبی، یکی از ضرورت هایی است که بی اعتنایی به آن می تواند تبعات جبران ناپذیری برای نسل امروز و فردای انقلاب به همراه داشته باشد. اگر امروز ما با بهره گیری از ابزار هنری و زبان گویای هنر (به خصوص شعر و داستان) درصدد به تصویر کشیدن حماسه های جنگ و ثبت لحظه های ماندگار دفاع مقدس نباشیم، بدون شک بخش عمده ای از هویت

ملی و تاریخی خویش را به دست فراموشی سپرده ایم. از همین رو بر اصحاب قلم فرض است که از این پس با دغدغه های جدی تر به این مهم اهتمام ورزند تا حقانیت دفاع هشت ساله ی ملت ایران در ذهن نسل پرشش گر آینده مورد تردید و انکار قرار نگیرد.

ادبیات پایداری، جلوه ای حماسی از هنر و ادبیات موعود است

ما به عنوان یک انسان مسلمان که بهره ای از هنر داریم، چشم به آینده ی موعود دوخته ایم. آینده ای که خورشید مهدویت در آسمان جهان می درخشد و مستضعفان به وراثت زمین برگزیده می شوند. بنابراین "هنر و ادبیات" ما باید از هم اکنون چشم به افق این آینده ی موعود بدوزد و هنرمندان ما برای رسیدن به قاف کمال چنین آینده ی روشنی، کمر همت ببندند.

از این منظر، می توان گفت که "هنر و ادبیات پایداری"، جلوه ای حماسی از هنر و ادبیات موعود است. فلسفه ی هشت سال دفاع مقدس ملت سریلند ما نیز چیزی جز زدودن مهر تأیید بر روی این ادعای روشن نبود، که ما با اقتدا به سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، نه ظلم می کنیم و نه زیر بار ظلم می رویم، و راز و رمز پایداری و استقامت درخشان "عاشورا مردان" این مرز و بوم نیز در طول این هشت فصل عشق، ایمان و اعتقاد راسخ به حقانیت این راه نورانی بود. ما ایستادیم تا به مستضعفان جهان جرأت و شهامت "نه" گفتن به قدرت های استکباری و شیطانی را بیاموزیم. ما ایستادیم تا به انسان بیاموزیم که "آزادی" گوهر نایابی است که تنها با ایثار جان به دست می آید. ما ایستادیم و در کوره های جنگ آبدیده شده ایم تا فرزندان ما در فردای تاریخ آزاد و سریلند زندگی کنند و با شب چراغ ایمان، خیمه های کفر و ظلمت و پلشتی را در سراسر گیتی به آتش بکشند:

"تو چرا می جنگی؟"

پسرم می پرسد:

من تفنگم در مشت

کوله بارم در پشت

بند پوتینم را محکم می بندم

مادرم

آب و آیینه و قرآن در دست

روشنی در دل من می بارد؟

پسرم بار دگر می پرسد:

"تو چرا می جنگی؟"

با تمام دل خود می گویم:

"تا چراغ از تو نگیرد دشمن"

"محمد رضا عبدالملکیان"

و بدین گونه بود که فصل جدیدی در ادبیات معاصر به نام "ادبیات مقاومت و پایداری" گشوده شد.

ادبیات مقاومت و پایداری، ریشه در کریلا و عاشورا دارد

ادبیات مقاومت و پایداری، برآمده از جوهره و ذات فرهنگ شیعی است. در اسلام، حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، نماد مقاومت و پایداری در مقابل ظلم و کفر و شرک و باطل است. عاشورا و کریلا نیز اسطوره ای است برای همه ی عصرها و نسل ها.

بنابراین، ادبیات پایداری نیز، باید ریشه در کربلا و عاشورا داشته باشد. به همین خاطر معتقدم که اگر ما در تاریخ انقلاب اسلامی جنگی هم نداشتیم، باز هم شاعران با الهام از حماسه ی کربلا و جانباری امام حسین(ع) و یارانش در روز عاشورا، همین گونه شعر می سرودند که در طول هشت سال دفاع مقدس و پس از آن سروده اند. زیرا شاعر انقلاب، شاعری درآگاه، رسالت مدار و آرمان گراست.

ادبیات انقلاب نیز، شجره ی طیبه ای است که ریشه در آسمان ها دارد. الهامی و "وحی گونه" است. حاصل سیر و سلوکی عارفانه و کشف و شهودی عاشقانه است. ادبیات پایداری نیز (که شاخه ای پربار از ادبیات انقلاب است) آینه ی تجلی حقیقت و سرچشمه ی بصیرت است. شعر پایداری، شعری است با دو بال "عدالت و آزادی" و پاسدار کرامت های انسانی است. شعر مقاومت و پایداری، محصول پیوند اندیشه و تفکر، با تصویر و تخیل است. ولی در بند تخیل نیست. زیباست، ولی زیبامدار نیست. شاعران پایداری، زیبایی را در خدمت تعهد می خواهند. از همین رو، حماسه ی "دفاع مقدس"، در سرعت بخشیدن به جریان حماسه سرایی و آرمان گرایی در ادبیات ما، نقش عظیمی داشته است، که غیرقابل انکار است. البته عده ای "شعارزدگی" ادبیات دفاع مقدس را دستاویز و بهانه ای قرار داده اند که بر روی همه ی این آثار ادبی، خط بطلان بکشند، که البته این حکم خالی از غرض نیست؛ چرا که شاعران ما در زمینه ی ادبیات دفاع مقدس، آثار ارزنده ای خلق کرده اند که در طول تاریخ ادبی ما، کم نظیر و گاهی نادر است. با این حال قضاوت در این مورد با آیندگان است و شاید الان برای قضاوت، کمی زود باشد:

صافی دل چیست؟ از "تمیز" گذشتن

آینه با زشت و خوب کار ندارد

نقش اسطوره در ادبیات کهن

به طور کلی درباره ی آثار «هومر» و «فردوسی» و نیز از اسطوره ها و برگزیدگان دو ملت سخن بسیار گفته شده است تا در ورای آن، «بزرگی»، «شرافت»، «جوان مردی»، «انسان دوستی»، «گذشت»، «میهن پرستی» و بسیاری دیگر از محسنات انسانها مورد ستایش قرار گیرد. آن چه در ادبیات کهن، به خصوص در آثار ماندگار و جاودانی چون «ایلیاد» و «ادیسه» ی هومر و «شاهنامه» ی فردوسی به نحو بارزی به چشم می خورد، روح حماسی، سلحشوری و فداکاری، جنبه ی اساطیری، نوع نگاه و دید انسان ها به جهان، همراه با جنبه های تغزلی، عاشقانه و غنایی آن هاست. به عبارتی، آن چه از آن به عنوان «فلسفه زندگی» نام برده می شود. وجه تمایز چنین آثاری است که ضرورت مطالعات و تعمق آن ها را دوچندان می کند. بی شک با یافتن وجوه مشترک تفکر بینش و اندیشه ی انسان ها در شرایط و دورانی خاص که در این جا، دو خاست گاه اندیشه ای شرق و غرب است، می توان به روح ملت ها دست یافت و هم بستگی بشر را رقم زد. چه، این آثار نه تنها در زمره آثار بزرگ و جاویدان ادبیات ملی هر کشوری محسوب می شوند؛ بلکه تداعی کننده ی روح جمعی مردم آن سرزمین نیز هستند که در ادبیات و آثار فکری و فلسفی هر قوم و ملتی نمود عینی پیدا کرده اند. این بینش اساطیری، با این که کاری با امور عقلی ندارد، گویی فریادی است رسا و بلند.

چرا که تا حدی به سبب همین اسطوره پردازی است که «وحدت» یک قوم حفظ می شود و شخص، هویت و اصالت و مفهوم ملی و اجتماعی می یابد و از همه مهم تر باعث می شود تا حرکتی لازم در هر قوم و ملتی به وجود آید. در این میان اما؛ اسطوره های حماسی از جای گاه خاصی برخوردار اند. خاستگاه چنین اسطوره هایی هر چند توأم با تمام مشخصاتی است که ذکر شد و نیز در ادامه خواهد آمد؛ منشأ اجتماعی نیز دارد. از این جهت است که می بینیم هرگاه قومی مورد تاخت و تاز دشمن قرار گرفته؛ هرگاه موجودیت و هویت فرهنگی و اجتماعی آن به خطر افتاده، آن قوم به اسطوره سازی پناه برده است تا بدین وسیله خلای ناشی از نبود یک منجی را که بتواند از انحطاط و اضمحلال ارکان فرهنگی، ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن قوم جلوگیری کند سامان ببخشد. «سامسون» قهرمان افسانه ای قوم یهود که در تورات آمده، به این سبب ظهور می کند تا علیه نیروهای متجاوز و سرکوب گر؛ سدی شود و «اورشلیم» و «قوم» بنی اسرائیل «را نجات دهد». یا «نیلونگن» ها بزرگ ترین حماسه ی مردم «ژرمن»، به عقیده ی بسیاری عکس العمل اروپای شمالی در برابر شکست و منکوب شدن مردم این سرزمین ها به دست «هون های سفید» است.

«ایلیاد» و «ادیسه» نیز که در قرون نهم و هشتم ق. م به طور پراکنده سینه به سینه جریان داشت به واسطه ی جنگ های خونین و ویران گر یونانیان به وجود آمده است. همان طور که شاهنامه هم مبارزات ایرانیان را با بیگانگان به تصویر می کشد و در

واقع ادعا نامه ای است علیه تسلط ترکان غزنوی بر سرنوشت اقوام ایرانی که در جنگ های ایران و توران متجلی می شود و... نیز داستان «ضحاک و» فریدون «که مقابله ای دیگر به حساب می آید. می دانیم اساسن حماسه، بس شگرف و عظیم. از طرفی، از آن جا که هر قومی آمل و آرزوهای خود را در این پهلوانان اساطیری می بیند، چنین برداشتی زندگی را نیز مورد ستایش قرار می دهد و لذت بردی، شادی و سرخوشی را ارج می نهد.

یک انسان معمولی وقتی در مقابل مصایب قرار می گیرد خود را می بازد. حال اگر از آینده و سرنوشت خود نیز باخبر باشد، به طور حتم دچار پریشانی خاطر می گردد؛ این موضوع برای قهرمان اسطوره ای، به نحو دیگری جلوه می کند. او در این حالت حتی به خود اجازه ی بازگشت نداده و تن به خطر می دهد. از این روست که می بینیم در ایلید «هکتور» پهلوان تروا، با این که از فرجام زندگی خود مطلع است و با این که از رأی و اراده ی خدایان بوالهوس، نیک خبر دارد و می داند که از جنگ تن به تن با «آشیل» زنده بیرون نخواهد آمد؛ اما دلاورانه قدم به پیش گذاشته به مقابله با حریف می شتابد. یا در شاهنامه، «رستم» که خود از رویین تن بودن «اسفندیار» اطلاع دارد و خوب می داند که یک انسان خاکی هر چند نیرومند و پر زور باشد، بدون اتکا به نیروهای فوق بشری قادر نخواهد بود اسفندیار را مغلوب کند؛ با وجود این تن به خفت و اسارت نمی دهد و نبرد با جوان برومندی چون اسفندیار و کشته شدن به دست او را تسلیم شدن بدون قید و شرط ترجیح می دهد. که

می گوید:

که گفتد برو دست رستم بیند

نبندد مرا دست چرخ بلند

که چرخ ار بگوید مرا کاین بنوش

به گرز گرانش بمالم دو گوش

به راستی که حماسه و حماسه سرایی، ورای افسانه بودن اش، غیر از این نیست و هدفی جز برانگیختن حس شجاعت و میهن پرستی در آدمیان ندارد. انسان معمولی گاه به پستی هایی تن می دهد و یا در برخورد با پدیده های پیرامونش چنان رفتاری دارد که با چنین ایده آل هایی، فرسنگ ها فاصله می گیرد. چنین فاصله هایی است که به تدریج می تواند افراد یک ملت را از فرهنگ ملی اش دور کرده و روح جمعی اش را آلوده سازد. انسان حماسی اما، انسانی که آرمانی او را هدایت کند فاسد نمی شود. چنین انسان هایی البته در تمام قرون و اعصار حضور دارند و مایه ی مباهات یک ملت اند تا علیه ظلم و ستم، ناجوانمردی و خودخواهی حاکمان، روباه صفتی، تبعیض طبقاتی، جنگ و کشورگشایی مبارزه کنند.

اساسن تاریخ چنان ساخته شده است که برای پیشرفت آن، قهرمانی ضرور است. زیرا همیشه پیروزی امر نو، با تلاش های سخت همراه است. نه نیروهای کهن از سیطره و امتیاز خویش آسان دست برمی دارند و نه نظامات نو به آسانی استقرار می یابند. از این رو پهلوانان اساطیری با فلسفه و برداشتی خاص به وجود آمده اند. «رستم»، «اسفندیار»، «آشیل»، «زیگفرد»، «سامسون»، «هرکول»، «سهراب»، «هکتور» و ... همه و همه به مرگ تن داده اند، ولی به زندگی با ذلت سر فرود نیاورده اند. به همین جهت می توان گفت حماسه ها و اسطوره ها درسی است بر نبرد، مقاومت، زندگی، و ... نحوه ی مردن.

به طور کلی افسانه ها و اسطوره ها بیان گر فرهنگ و تمدن هر سرزمین و قومی هستند و در واقع راه و روشی برای زیستن و مؤثر بودن، که در قالب شخصیت های تاریخی و اسطوره ای ظاهر می شوند. بررسی و مطالعه ی همین سرنوشت مشترک پهلوانان جاودانی موضوع بسیار مهم و جالب توجهی است که توسط روان شناسان، اسطوره شناسان و کارشناسان متون نوشتاری کهن بارها مورد توجه و موشکافی قرار گرفته است. بحث پیرامون چنین تحلیلی اما، در حوصله ی این نوشتار مختصر نیست. در این جا تنها به عنوان نمونه نگاهی می افکنیم به دو تن از این اسطوره ها و مقایسه ی آن ها تا از خلال آن، بتوانیم بحثی داشته باشیم پیرامون آثار جاودانی و سترگ «هومر» و «فردوسی».

اما قبل از آن، ذکر این نکته نیز حایز اهمیت است که در ادبیات کهن بسیاری از ملل، در اساطیر، افسانه ها، باورها و داستان هایشان، بارها از رویین تنان افسانه ای نیز سخن به میان آمده است. پهلوانانی که نامشان به عنوان سلحشورانی بی نظیر، نام آور و فوق متهور ذکر شده است. این رویین تنان اسطوره ای و فوق انسان ها اما، متعلق به یک قوم، ملت، نژاد و منطقه نیستند، بلکه تقریباً در همه ی اقوام وجود دارند. علت اش را می توان در آرزوی بشر به حیات جاوید، بی مرگی و جلوگیری از آسیب

پذیری و عدم، جستجو کرد.

بشر در طول زندگی خود همواره به دنبال دستاویزهایی بوده که خود و زندگی اش را در مقابل طوفان حوادث حفظ کند. حتی این مسأله، در کتب مقدس و ادیان بزرگ نیز مطرح شده است. در اعتقادات زرتشتیان، زرتشت نزد خدای «هورا مزدا» گرفته و از او خواستار عمر جاودانی می شود. در تورات از سامسون، و در قرآن- در سوره ی کهف- از چشمه ی آب زندگانی صحبت می شود که هر کس از آن بنوشد آسیب ناپذیر خواهد بود.

به این ترتیب اسطوره های رویین تن، افسانه ها و روایاتی هستند که تمام خصایل و آرزوهای ایده آل بشر را یک جا در وجود شخصیتی جای می دهند و چنین شرایط ذهنی ای، در ادبیات دوران مختلف نمود یافته و می یابد و بشر سعی کرده تا به این خواسته اش در عرصه ی عینی برسد. شرایط ذهنی ای چون «ناچی»، «ایثار برای دیگران»، «تحقق عدالت اجتماعی»، «مقابله ی بی امان با هر گونه ظلم و ستم» و ... بنابراین دغدغه ی چنین مشخصاتی را شامل می شود. حال سؤال این است، با تمام این بحث ها چگونه می توان قبول کرد به زعم مسایل اخیر در ادبیات ایران که عده ای پرچمدار آند، ادبیات داستانی و شعر از «اجتماع» و «سیاست» و مسایل مربوط به «مردم» یا نگاه جامعه شناختی و مردم شناسی دور مانده و توجه صرف به فرم، جای آن را بگیرد؛ که خود البته مقوله ای است دیگر و بحث دیگری را می طلبد. آن چه از شاهنامه برمی آید، رستم در دوران سلسله ی «پیشدادی» متولد می شود. البته تولد، مرگ و طول زندگی او در شاهنامه روشن نیست. به ظاهر که باید عمر نوح داشته باشد، زیرا سلطنت چندین پادشاه را به خود می بیند. طبق گفته ی شاهنامه، پدربزرگ رستم یعنی «سام» «سپهسالار ارتش» «منوچهر»، پنجمین پادشاه پیشدادی است. پس از قتل «نوزر» هشتمین پادشاه پیشدادی به دست پادشان توران (افراسیاب)، دشمنی دیرین ایران و توران تجدید می شود. در این دوران «زال» «سپهسالار سپاه است و در اواخر این دوران» رستم «به جای پدر، فرماندهی نیروهای ایرانی علیه تورانی ها را به عهده می گیرد». «گرشاسب» آخرین پادشاه سلسله ی پیشدادی است و با مرگ او سلطنت در خاندان پیشدادی به پایان می رسد.

«رستم» از طرف پدرش مأموریت می یابد تا «کی قباد» را یافته و او را به سلطنت برساند. به این ترتیب سلسله ی «کیانیان» می آغازد. در این دوران است که داستان های پهلوانی «رستم» و هم چنین ماجراهای دیگری از عشق، فداکاری ها، ایثارها، تمهیدات وطن پرستی و ... به وقوع می پیوندد و حماسه ها یکی بعد از دیگری شکل می گیرند. نبرد «رستم» و «اسفندیار»، گذر از هفت خوان «و» نبرد با دیو سفید «که در همه ی این ها رهبری سپاه ایران در برابر توران به عهده ی اوست، آن چیزی است که در شاهنامه به نحو خارق العاده ای به نظم کشیده شده است. قوه ی تخیل فردوسی در خلق این نبردها چنان عظیم است که از این نظر شاید بتوان تنها چند رقیب برای او ذکر کرد که در غرب بتوانند با او برابری کنند.

با مرگ «کی قباد» فرزند بی اراده، سبک عقل و بوالهوس او، «کیکاووس» به تخت پادشاهی می نشیند.

«رستم» زخم های بسیاری به سبب توطئه ها و بدنهادی های کیکاووس متحمل می شود که نمونه ی بارز آن در تراژدی نبردش با سهراب تجلی می کند و داغی عظیم بر جسم و روح رستم باقی می ماند. به واقع کیکاووس آگاهانه آن دو را در مقابل هم می گذارد، زیرا از نظر او هر دو برای تحقق مقاصد پلید و قدرت طلبی روز افزون اش خطرناک و مضر اند. حتی زمانی که رستم پهلوی فرزندش را با خنجر می شکافد و خیلی دیر هویت او برایش آشکار می شود و درخواست نوشدارو می کند، کیکاووس در فرستادن نوشدارو تعلل می ورزد؛ و به این ترتیب باعث مرگ سهراب می شود. واقعه ی تراژدیک دیگری که می توان آن را فوق تراژیک نامید و می توان از نظر حد فاجعه با «آنتیگونه» مقایسه اش کرد، داستان «سیاوش» است. او که فرزندکیکاووس است، برای تعلیم به او سپرده می شود. رستم تلاش خود را می کند تا هر چه آموخته به سیاوش منتقل کند. اما در اثر یک افترا از سوی «سودابه» همسر کیکاوس، سیاوش مورد بی مهری قرار گرفته و مجبور می شود برای اثبات بی گناه ترین شهیدخودازمیان توده ی عظیم آتش بگذرد. در ادبیات شاهنامه سیاوش مظلوم ترین و بی گناه ترین شهید راه آزادی، صلح و دوستی است که قربانی فلسفه ی بشر دوستانه و شرافت مندانه ی خود می شود و بالاخره به دست افراسیاب، پدر همسرش، «فرنگیس» کشته می شود.

عاقبت رستم با کشتن اسفندیار رویین تن در گودالی پر از تیرها و نیزه ها که برادر حيله گرش» شغاد «بر سر راه او کنده می افتد و می میرد. البته در اینجا نیز رستم قبل از مرگش حماسه می آفریند و «شغاد» حيله گر را با تیر به درخت می دوزد. در ایلیاد اما، می توان «آشیل» را گاه با «رستم» و گاه با «اسفندیار» مقایسه کرد. همان طور که این تطبیق، «آگاممنون» با «کیکاووس»، «هکتور» با «سیاوش»، «آندروماک» با «هکتور»، «با» فرنگیس «را نیز شامل می شود. گفتیم به طور کلی هدف از ادبیات تطبیقی، یافتن وجوه مشترک اندیشه ی بشر است. آن چه «یونگ» از آن به عنوان «ناخودآگاه جمعی» نام برده

است. از دیگر سو یافتن چنین وجوهی خود، می تواند ما را در همدلی بشر، راهنما باشد.

«آشیل» پهلوانی است که مادرش در کودکی او را در رودخانه ی مقدس «استیکس» روپین تن می کند. در این میان اما، مچ پای او به سبب این که دست مادر روی آن است، از این امر مستثنی می گردد. «اسفندیار» نیز با غوطه ور شدن، آن قسمت روپین تن نمی گردد. به طور کلی در اساطیر، همه ی روپین تنان و بی مرگان یک نقطه ضعف دارند. با توجه به فلسفه ی چنین بینشی اما، می بینیم برخلاف نکته ی اصلی که مورد توجه ی سراینندگان و نویسندگان این اسطوره هاست- آرزوی بی مرگی و زندگی جاودانی- انگار موضوع مهم تری در نظر آن ها بوده است. یک پهلوان هر چند می کوشد، هر قدر خدایان به کمکش می شتابند، و هر قدر به همه نیروهای فوق بشر مجهز گردد باز محکوم به فناست. گویی نسبی بودن بی مرگی و روپین تنی و در کل فناپذیر انسان، آن چیزی است که در ادبیات حماسی هر لحظه یادآور می شود. «آشیل» در جنگ «تروا» بر اثر تیری که «پاریس» به پاشنه پایش می زند کشته می شود و «اسفندیار» نیز با تیری دو شاخه ای که «رستم» در چشمانش می نشاند و ... «قهر» رستم و «آشیل» نیز از دیگر مسائلی است که می توان به وسیله آن دو نفر را با هم سنجید. «آشیل» از سپاه یونان روی بر می گرداند و حتی میانجی گری بزرگان قوم نیز برای باز گرداندنش به نتیجه نمی رسد. تا اینکه «پاتروکلوس» (پاتروکل) بهترین دوست «آشیل» به نزد او می رود و وضعیت اسف انگیز یونانیان را در مقابله با ترواییان شرح می دهد و حتی از شدت اندوه گریه می کند. «هومر» در آن قسمت که گفت و گوی «پاتروکلوس» و «آشیل» است یکی از زیباترین قطعات منظومه خود را چنین می سراید: «... سیلی از اشک فرو ریخت. هم چنان که چشمه ای قیرگون آب های خود را از تخته سنگی بلند فرو می ریزد... معهذرا کینه ی «آشیل» نسبت به «آگاممنون» بسیار سخت تر از آن است که او را به فکر یونانیان بیندازد. اساساً «ایلیاد» با خشم و کینه و کینه و قهر، «آشیل» می آغازد.

در این میان «پاتروکلوس» در جنگ تن به تن با «هکتور» کشته می شود و این موضوع باعث آشفته شدن «آشیل» می گردد و او را به اقدام وا دارد. «رستم» نیز در شاهنامه از «کیکاووس» رنجیده خاطر می شود و از سپاه کناره می گیرد و حاضر به شرکت در جنگ علیه «تورانیان» نیست. در هر دو منظومه سرانجام هر دو پهلوان از تصمیم خود بر می گردند و به کمک سپاهیان خود می شتابند. اما در این جا تعمقی لازم است. به طور کلی «آشیل» را می توان تنها در شهامت و پهلوانی و غرور با «رستم» هم سان دانست. اما این صفات دیگر «رستم» است که منحصر به شخصیت والای او شده است و باعث شده تا در طی قرون و اعصار او را به عنوان نماد جوانمردی، گذشت، پاکدلی، فداکاری، ایثارگری، تواضع و افتادگی بشناسیم. این که اعمالش هیجان انسان ها را بر می انگیزد و حتی اشک بر دیدگان جاری می سازد، خود مصداق بارزی است بر این مدعا.

اگر «آشیل» تنها به خاطر کنیزش «بریزیس» قهر می کند و دیگر، از پای درآمدن بسیاری از پهلوانان یونانی را که در جنگ با ترواییان نیست و نابود می شوند نمی بینند و صدایشان را نمی شنود و یا می شنود و خود را به نشنیدن می زند و با وجود این که می داند به گفته ی خدایان بدون وجودش، یونانیان نمی توانند بر تروا غالب شوند باز شاهد چنین کشتاری است و دم بر نمی آورد و تنها بعد از مرگ بهترین دوستش و باز گرداندن کنیز زیبایش، یعنی یک دلیل کاملاً شخصی پا به آوردگاه نبرد می گذارد، اما دغدغه ی «رستم» نه تنها شخصی نیست بلکه مشاهده سرزمین مصیبت زده ی ایران و ملت ستم کشیده و در هم شکسته ی این آب و خاک است که او را وادار به نبرد می کند و این عظمت در روح «رستم» وجود دارد.

حماسه سرایی در ایران باستان

بیشتر متون حماسی پهلوی که اصولن به ادبیات شفاهی تعلق دارند، در دوره اسلامی یا به عربی و فارسی ترجمه شده یا از میان رفته اند. تنها متن حماسی موجود «یادگار زیران» (در پهلوی: یادگار زیران) است.

یادگار زیران:

این متن که رساله کوچکی است، در اصل به زبان پارتی و ظاهرن نثر توأم با شعر بود، اما به صورت کنونی آن به زبان و خط پهلوی است. ولی در خلال آن لغات و ترکیبات و ساختارهای زبان پارتی را نیز می توان دید و تنها بازسازی شعری بعضی از بخش های آن امکان پذیر است. (۱) در این اثر، از جنگ های ایرانیان با خیونان سخن رفته است.

هنگامی که گشتاسب و پسران و برادران و شاهزادگان و ملازمان او، دین مزدیسنی را می پذیرند و خبر ورود این دو فرستاده را می دهد و این دو به حضور گشتاسب بار می یابند و پیام ارجاسب را ابلاغ می کنند که در آن از گشتاسب می خواهد دین مزدیسنی را رها کند و با وی همکیش باشد و تهدید می کند که در غیر اینصورت، به ایران شهر لشکر می کشد و آن جا را نابود می کند و مردمان را اسیر می گیرد. «زیر - برادر گشتاسب و سپاه سالار او- به فرستادگان پاسخ می دهد که: «گشتاسب

دین مزدیسنی را رها نمی کند. «بیدرفش و نام خواست با این پیام باز می گردند. جنگ در می گیرد که به پیشگویی جاماسب در آن بیست و سه تن از برادران و پسران گشتاسب، از جمله زریر و پادخسرو، برادران او و فرشادورد (=فرشیدورد) پسر او، کشته می شوند.

سرانجام، آن چه جاماسب پیشگویی کرده، اتفاق می افتد سپس «بستور»، پسر خردسال زریر، برای انتقام جویی به میدان می رود و بر سر تن بی جان پدر سوگ سر می دهد که از نمونه های زیبای سوگ در ادبیات ایرانی است. آن گاه به کمک اسفندیار- پسر گشتاسب- پیروز می شود و ارجاسب و خیونان شکست خورده، می گیرند.

مطالب این اثر از متنی اوستایی گرفته شده است که امروز اصل آن از میان رفته است. اما بخش هایی از آن در ضمن سرگذشت زردشت در کتاب هفتم دینکرد (۲) آمده است. شرح جنگ های گشتاسب و ارجاسب را دقیقی نیز به نظم کشیده و فردوسی آن ها را عینن نقل کرده است. در مواردی، مطالب این منظومه با «یادگار زیران» انطباق است. متن این رساله در مجموعه «متون پهلوی» (۳) به چاپ رسیده است. این رساله به فارسی نیز ترجمه شده است.

بعضی داستان های حماسی به زبان پهلوی، احتمالاً مجزا از «خدای نامه» وجود داشته که امروز در دست نیستند، اما نام آنها در منابع عربی و فارسی آمده است. از جمله «جاحظ» (۴)، به نقل از «مؤیدی»، مطلبی را به ترجمه عربی از «سیره اسفندیار» به فارسی (احتمالاً به فارسی میانه، پهلوی) در مورد میهن دوستی شاهزاده آورده است. از همین گونه است «داستان رستم و اسفندیار» که به روایت «ابن ندیم جبله بن سالم» (نیمه اول قرن دوم هجری) آن را به عربی ترجمه کرده بود و کتاب «کی لهراسب شاه»، که به قول همین نویسنده آن را «علی بن عبیده ی الریحانی» به عربی برگردانیده بود، همچنین سکیسران که مسعودی (۵) آن را ذکر کرده و مترجم آن «ابن مقفع» بوده است. در این کتاب ظاهران از قهرمان های سیستان، از جمله از کشته شدن اسفندیار به دست رستم و کشته شدن رستم به دست بهمن، سخن در میان بوده است. این نویسنده می آورد که ایرانیان این کتاب را بزرگ می شمردند. «اسدی» نیز، در ذیل لغت «وسناذ» بیتی را به ترجمه پهلوی (یکی از لهجه های قدیم شمال و غرب ایران) از نامه ی «پیران ویسه» نقل کرده است که ظاهراً درباره ی اعمال این پهلوان بوده است. (۶) شهرداد بن ابی الخیر، در شرح اخبار «فرامرز و رستم» مطلبی را در مورد افراسیاب و کیخسرو از سروده نامه پهلوی و «تواریخ» دیگر نقل کرده است. (۷)

بررسی و تحلیل

داستان های شاهنامه در ایام باستانی بدین شکل نبوده و در طول روزگاران متمادی تحول یافته و دگرگون شده است. مطالب اوستایی، چه آن ها که در اوستای موجود دیده می شوند و چه آن ها که از دست رفته و تنها ذکر از آن ها در دینکرد بازمانده، فقط از شاهان پیشدادی و کیانی سخن می گویند، آن هم تا عصر گشتاسب. از داستان ها و قهرمانی های خاندان سام، زال و رستم در اوستا نشانی نیست و چنان نشانی نیست که به حذف شباهت داشته باشد، و معلوم است هنوز این داستان ها در عصر اوستایی شکل نگرفته بوده است، زیرا وجود همین داستان هاست که شاهنامه را به اثری عظیم تبدیل کرده است. «(بهار، ۵۸۳۱، ۳۰۱) اگر داستان خاندان زال و رستم در دوره ی اوستایی وجود داشت، در متون اوستا اشاره هایی به آن می شد. برعکس، همه جا در اوستا سخن از گرشاسب، قهرمان و دلاور دینی، است. در حالی که تنها نام خاندان گرشاسب و لقب او، سام نریمان، به صورت نام پدر و پسر به شاهنامه رسیده است. نام سام در شاهنامه و گرشاسب نامه ی اسدی طوسی، ربطی به روایات اوستایی و پهلوی مربوط به گرشاسب ندارد. در اوستا از بهمن، نوه ی گرشاسب، و تداوم خاندان او تا اسکندر نیز سخنی به میان آورده نمی شود.

از این رو، می توان نتیجه گرفت که در گذار از اسطوره به حماسه تحولی عظیم و بنیادی رخ داده است. حماسه ی ملی ایران، هر چند ریشه در اساطیر کهن زرتشتی دارد، اما بیشتر مبتنی بر حفظ روایان شفاهی اساطیری حماسی بوده است و در این گذار، روند خاص خود را پیموده، دگرگونی و استحاله یافته تا به عصر اسلامی رسیده و در شاهنامه ی فردوسی بازتاب یافته است. در حقیقت، شاهنامه بیش از آن که به سنت اوستا و متن های پهلوی زرتشتی وابسته باشد، به سنت زنده و پویای روایات شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران وابسته است و دلیل تفاوت های جدی آن با متن ها و مطالب اوستایی و زرتشتی پهلوی همین است. تنها شباهت عمده شاهنامه با روایات حماسی زرتشتی کهن و میانه، در نام شاهان پیشدادی و کیانی است.

هر چند بنیان اساطیری شاهنامه امری مسلم است، اما «حماسه ی ملی ایران در تدوین نهایی اش، که اینک به دست ما رسیده، نمای ظاهری تألیفی از نوع تواریخ ایام و کارنامه ی شاهان دارد و طرح کلی آن در بازگویی تاریخ ایران باستان به شیوه ای

پرداخته شده است که ضمن آن زمان اساطیری با تدبیری زیرکانه به زمان تاریخی پیوسته و آنچه اسطوره‌ی محض بوده، اینک به صورت بخشی از تاریخ و پاره‌ای از آن وانمود شده است. «(سر کاراتی، ۸۷۳۱: ۱۷-۲۷)

درباره‌ی پیشدادیان که در مروج الذهب (چاپ پاریس، ج ۲: ۷۳۲) از آنان با عنوان جالب "الخداهان" یاد شده، می‌توان تقریباً با اطمینان گفت که از دیرباز همه همداستان بوده‌اند که شاهان این طبقه سرشت اساطیری دارند. اما درباره‌ی کیانیان چنین اتفاق آرای وجود ندارد. «(همان: ۳۷)

برخی از دانشمندان مانند لومل و دومزیل کیانیان یا برخی از شاهان این سلسله را اساطیری می‌دانند و برخی دیگر مانند هرتل و هرتسفلد آن‌ها را تاریخی می‌شمارند و برخی مانند کریستنسن آنها را سلسله‌ای از فرمانروایان شرق ایران می‌دانند که پیش از هخامنشیان حکومت‌های محلی داشته‌اند.

اگر به متون اوستایی استناد کنیم، کیکاووس و کیخسرو که پادشاه هفت کشورند و بر مردمان، دیوان، جاودان و پریان مسلط‌اند، مانند هوشنگ و تهمورث اساطیری‌اند. پس پادشاهان پیشدادی و کیانی یا دست‌کم بسیاری از آنها جنبه‌ی اساطیری دارند. حتی می‌توان گفت که کیکاووس یک شخصیت اساطیری هند و ایرانی است. رستم و سهراب نیز سگزی‌اند و به حماسه‌های سکایی مربوط‌اند.

دومزیل در کتاب اسطوره و حماسه، «برای اثبات ناستواری بنیادی تاریخی سلسله‌ی کیانی کوشیده است که جنبه‌های افسانه‌ای شخصیت کاووس را باز نماید و با بررسی دقیق قراین اوستایی درباره‌ی کوی اوسن Kavi Usan/ usadan و شواهدی هندی باستان درباره‌ی Kavya Usanas نشان داده که کیکاووس، بیش از آن که فردی تاریخی و متعلق به سلسله‌ای از شاهان ایران شرقی باشد، یک شخصیت افسانه‌ای هند و ایرانی است که اخبارش در اوستا و هم در ریگ ودا و حماسه‌ی مهابهاراتا آمده است (Dumezil, ۱۹۷۱: ۷۳۱ sep)». سر کاراتی، (۸۷۳۱: ۵۸)

از پیشدادیان تا پایان عصر کیخسرو تقریباً یک دوره‌ی سه هزار ساله‌ی تاریخ حماسی ماست که شامل سه بخش است: از نخستین ایام تا ضحاک، فرمانروایی هزارساله‌ی ضحاک، و عصر فریدون تا به آسمان رفتن کیخسرو.

در هزاره‌ی اول، پادشاهان با فره‌اند، در هزاره‌ی دوم ضحاک بی‌فره و پیرو اهریمن است، و در هزاره‌ی سوم، افراسیاب از میان می‌رود و کیخسرو شاه و موید پیروز می‌شود و حکومت سلطنت و دین، و پیروزی راستی بر دروغ شکل می‌گیرد. چون بنا به روایت شاهنامه، پیشدادیان ۱۴۴۱ سال، ضحاک ۱۰۰۱ سال و کیانیان تا کیخسرو ۱۳ سال پادشاهی می‌کنند و در مجموع از نظر تاریخی، کیومرث تا به آسمان رفتن کیخسرو ۵۷۲ سال طول می‌کشد. (بهار ۵۸۳۱: ۵-۱)

این تاریخ روایی حماسه‌ملی ایران، «ملهم از نحوه‌ی روایت تحول عالم در روایات ایرانی است که بر طبق آن اورمزد، خدای بزرگ، جهان را به نه هزار سال آفرید: سه هزار سال جهان آسوده از هر پلیدی و اهریمنی، در آرامش مطلق بود. پس، اهریمن حمله کرد و سه هزار سال بر جهان مادی فایق بود، و سرانجام با ظهور زردشت و آمدن پسرانش، به صورت نجات بخشان رأس هزاره‌های واپسین، جهان در آخرین سه هزاره از اهریمن و دیوان‌رهای خواهد یافت. آن تقسیم سه بخشی تاریخ حماسی با این تقسیم سه بخشی تحول عالم نباید بی‌ارتباط بوده باشد. «(همان: ۵۰۱-۶۰۱)

این نگرش هزاره‌گرا خود نشان‌دهنده‌ی گذر از اسطوره به حماسه در شاهنامه است. شاهنامه در کلیت حماسی خود، بنی اساطیری دارد. در این جا به مهم‌ترین شخصیت‌های اساطیری شاهنامه اشاره می‌کنیم و چگونگی گذار آنها به مرحله‌ی حماسه را شرح می‌دهیم.

۱- جمشید در ریگ ودا یمه (Yama) نام دارد. پدرش ویسونت (سنسکریت: Vivasvant، اوستا: Vivahvant، در پهلوی و فارسی و "یونگهان" برگرفته از صفت اوستایی (Vivanghana) نام دارد که خدایی خورشیدی است. یمه نیز مانند پدر خدایی خورشیدی است و جمشید هم با خورشید و درخشندگی مربوط است. ترکیب اوستایی Yama. Xsaeta به معنی "جم درخشان" یا "جم مقتدر" است.

یمه و خواهرش یمی نخستین زن و مرد و دایی‌اند که در روایات فارسی به صورت جم و جمیک درآمده‌اند. اما در ادبیات زردشتی به مشی و مشیانه تبدیل شده‌اند که در شاهنامه منعکس نشده اما در روایات عامه محفوظ مانده است. گناه یمه در بعد

اساطیری منبعث از همبستری او با خواهرش یمی است که در شاهنامه به صورت ادعای خدایی و غرور جمشید تجلی یافته است.

۲- ضحاک یا "اژی دها که" Azidehaka بر سلطنت جمشید فایق می آید. ضحاک در اوستا ازدهای سه سر است ولی در شاهنامه به شکل پادشاهی ستمگر آمده که دو مار بر شانه ها دارد. ضحاک اساطیری به شکل ازدهای سه سر منشأ هند و ایرانی دارد و نمودگار پلشتی، قحط سالی و بد یمی است. در اساطیر هندی نیز آمده که ویشو روپه Visva- rupa ازدهایی سه سر و شش چشم بود. (همان: ۱۱۱)

۳- فریدون که بر ضحاک چیره می شود، در ریگ ودا تریته Trita و در اوستا Thritha نام دارد، و بنا به مندرجات ریگ ودا، ویشو روپه ازدهای سه سر را می کشد. تریته لقب ودایی اش PtyaA است که برابر thvyaA اوستایی است. از این رو، در فارسی آبتین (دارای ریشه ی سنسکریت) و آبتین (دارای ریشه ی اوستایی) است. در شاهنامه نیز فریدون پسر آبتین یا آبتین است.

۴- کیقباد در اوستا نام برده نشده، اما بنا به متون پهلوی از جمله بندهش، او را پس از تولد در جعبه ای نهادند و در آب رها کردند، هنگامی که از آب گرفته شد، به سلطنت رسید. (بهار ۹۶۳۱: ۰۵۱). در بندهش، از رفتن رستم به کوه، آوردن قباد و بر تخت نشاندنش سخنی نیست. این نشان می دهد که شاهنامه در داستان کیقباد از روایات زردشتی بهره برده است. همان گونه که مثلاً داستان اساطیری آرش کمانگیر در شاهنامه نیامده، در حالی که این داستان در تیشتریشیت اوستایی وصف گردیده است. (panaino, 1990: 30sep) هر چند قباد شخصیتی هند و ایرانی نیست، اما «از آب گرفتن وی یا در کوه بودن و از کوه فرود آمدن و به سلطنت رسیدن وی، خود نمونه ای از بن مایه های مربوط به سرسلسله ها یا پیامبران اعصار کهن است.» (بهار، ۵۸۳۱: ۷۱۱-۸۱۱)

۵- کیکاووس که قبلاً به خاستگاه اساطیری اش اشاره کردیم که برابر کاوی اوشنس. ودایی، حکیم و خردمندی مرتبط با آیین های قربانی، است. کاووس اوستایی نیز شخصیتی پرهیزگار و پهلوانی درستکار است، اما در شاهنامه به پادشاهی بی خرد و مستبد بدل شده است.

۶- گشتاسب اوستایی نیز با گشتاسب شاهنامه تفاوتی اساسی دارد. گشتاسب شاهنامه شخصیتی محبوب نیست، قهر می کند و به رو می رود و با کتایون دختر قیصر ازدواج می کند، ازدهاکش است و به سلطنت می رسد، اما گشتاسب در اوستا و متون پهلوی بس ستوده و محبوب است. چون پشتبان زرتشت و دین بهی بوده است.

۷- گرشاسب پهلوان نام آور و بزرگ نوشته های اوستایی و پهلوی است.

می توان او را قهرمان دینی خواند که یکی از سه پاره ی فره جمشید به او می رسد. اما گرشاسب در شاهنامه جای خاصی ندارد. برعکس رستم قهرمان بزرگ ملی ایرانیان است. در حالی که ادبیات رسمی زردشتی از او یاد نکرده اند. در اوستا نامی از رستم برده نشده و تنها یک بار در بندهش از او یاد شده حتی بدون ذکر نام زال. در دینکر نیز نام زال و رستم نیامده است. در حالی که زال و رستم مهم ترین نقش را از عصر منوچهر پیشدادی تا بهمن کیانی در شاهنامه ایفا می کنند.

یکی از دلایل منطقی برای عدم ذکر نام رستم در اوستا، «مقدم بودن عصر اوستا بر عصر تدوین داستان های زال و رستم است. در حالی که تدوین یشت های اوستایی حداکثر، اواسط عصر هخامنشی به انجام رسیده است، داستان های زال و رستم ... باید به احتمال بسیار، در حوالی آغاز میلاد مسیح شروع به شکل گرفتن و تلفیق یافتن با روایات پیشدادی و کیانی در شرق ایران کرده باشد؛ و این زمانی است که بلخ و شمال شرق نجد ایران دیگر مرکز دین زردشت نیست.» (همان: ۲۳۱)

آشکار است که فردوسی به بهترین وجه از شیوه ی حماسه سرایی شرق ایران پیروی می کند و با گزینش یا حذف داستان های اساطیری حماسی و تدوین شکل نهایی حماسه ی ملی ایران، نبوغ خود را نشان داده است.

منظومه های حماسی

حماسه در لغت به معنای دلآوری و شجاعت است و دز اصطلاح، شعری است داستانی با زمینه ی قهرمانی، قومی و ملی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد. در این نوع شعر، شاعر هیچ گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی کند و آن را طبق میل خود تغییر نمی دهد، به همین سبب در سرگذشت یا شرح قهرمانی های پهلوانانه و شخصیت های داستان خود، هرگز دخالت نمی کند و به میل خود درمورد آنها داوری نمی کند.

در این جا، شاعر با داستان هایی شفاهی و مدون سروکار دارد که در آن ها شرح پهلوانی های عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر میهن دوستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی ها آمده است.

انواع منظومه حماسی

در ادبیات ملل، از یک دیدگاه، دو نوع منظومه ی حماسی می توان یافت.

منظومه های حماسی طبیعی و ملی

که عبارت است از نتایج افکار و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرن ها تنها برای بیان عظمت و نبوغ آن قوم به وجود آمده است. این نوع حماسه ها سرشار از یاد جنگ ها، پهلوانی ها، جان فشانی ها و در عین حال، لبریز از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرن های معینی از دوران حیات ایشان است که معمولن از آن ها به دوره های پهلوانی تعبیر می کنیم. از این گونه منظومه های حماسی می توان حماسه کیل گمش و ایلپاد و ادیسه هومر، شاعر بزرگ یونان باستان و شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی را در ادبیات فارسی نام برد. در این دسته منظومه ها شاعر به ابداع و آفرینش توجهی ندارد بلکه داستان های مدرن کتبی یا شفاهی را با قدرت شاعرانه ی خویش نقل می کند.

منظومه های حماسی مصنوع

در این منظومه ها شاعر با داستان های پهلوانی مدون و معینی سر و کار دار ندارد بلکه خود به ابداع و ابتکار می پردازد و داستانی را به وجود می آورد. در این گونه داستان ها، شاعران آزادند با رعایت قوانینی که ناظر بر شعر حماسی است به دلخواه موضوع داستان خود را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند، از این دسته می توان ظفرنامه ی حمدالله مستوفی در زبان فارسی و "انه ادید" سروده ی ویرژیل، شاعر روم باستان را برشمرد.

ادبیات حماسی را از چشم اندازی دیگر، به حماسه های اساطیر و پهلوانی، حماسه های عرفانی و حماسه های دینی تقسیم کرده اند.

حماسه اساطیری

قدیمی ترین و اصیل ترین نوع حماسه است. این گونه حماسه مربوط به دوران ما قبل تاریخ است و بر مبنای اساطیر شکل گرفته است. مثل حماسه سومری گیل گمش و بخش اول شاهنامه فردوسی (تا داستان فریدون). در این قسمت شاهنامه از "اوایل" سخن رفته است و مثلاً گفته شده است که اول کسی که گرما به ساخت یا نوشتن آموخت که بوده است. قسمت هایی از ایلپاد و ادیسه رامایانا و مهابهاراتا را هم می توان جزو حماسه های اساطیری دانست. البته گاهی نمی توان ردپای قهرمان را دقیقاً در تاریخ جست وجو کرد. در حماسه های پهلوانی، قهرمان معمولن یک پهلوان مردمی است و برای او مرگ بهتر از ننگ است.

نمونه ای از حماسه سومری گیل گمش

حماسه پهلوانی

در این نوع حماسه از زندگی پهلوانان سخن رفته است. حماسه پهلوانی ممکن است جنبه اساطیری داشته باشد، مثل زندگی رستم در شاهنامه و ممکن است جنبه تاریخی داشته باشد، مثل ظفرنامه حمدالله مستوفی و شهنشاهنامه صبا که قهرمانان آن ها وجود تاریخی داشته اند.

حماسه دینی یا مذهبی

قهرمان این نوع حماسه یکی از رجال مذهبی است و ساخت داستان حماسه بر مبنای اصول یکی از مذاهب است، مثل کمدی الهی دانتته، خاوران نامه ابن حسام (شاعر قرن نهم) خداوند

نامه ملک الشعراء صبا ی کاشانی.

برخی از محققان، برای این نوع، حماسه های اخلاقی نام گذاشته اند و مهابهاراتا و رامایانا را مثال زده اند. به نظر ما حماسه های اخلاقی همان حماسه های دینی هستند و حتی می توان به آنها حماسه فلسفی هم گفت، زیرا در آن ها مسایل عمیقی تفکر بشری از قبیل مرگ و زندگی و خیر و شر مطرح شده است.

معمولن اقوامی که دارای زندگی فعال بودند و با اقوام دیگر جنگ یاصلح داشتند، دارای حماسه پهلوانی هستند؛ مانند یونانیان و ایرانیان باستان. اما اقوامی که فعالیت های برون مرزی نداشتند و به اصطلاح در خود بودند، بیشتر حماسه های دینی و فلسفی دارند، مانند چینیان و مصریان و هندیان باستان. در ایران هم بعد از حملات خانمان سوری از قبیل حمله غزان و مغولان و تیموریان، زندگی درونی و درونگرایی بر زندگی بیرونی و برونگرایی غالب آمد و حماسه های عرفانی، جای حماسه های پهلوانی را گرفت.

حماسه های عرفانی

این نوع حماسه در ادبیات فارسی فراوان است. در این گونه، قهرمانان بعد از شکست دادن دیو نفس و طی سفری مخاطره آمیز در جاده طریقت، در نهایت به پیروزی که همانا حصول جاودانگی، از طریق فنا فی الله است، دست می یابد. مثل حماسه حلاج در تذکره الاولیا، منطق الطیر هم یک حماسه عرفانی است. منتها به شیوه تمثیلی سروده شده است. بگهوت گیتا را هم که از متون مذهبی هند محسوب می شود، گاهی حماسه عرفانی خوانده اند.

ممکن است انواع دیگری از حماسه هم وجود داشته باشند. مثلاً در ادبیات اروپایی نوعی از حماسه هست که به آن حماسه طنز و مسخره Mock Epic می گویند. این نوع حماسه بر خلاف حماسه های واقعی، از زندگی امروزی انسان مایه می گیرد و جنبه طنز و مسخره دارد. بودلر می گوید: "حماسه طنز آن است که از زندگی امروزی بشر، ابعاد حماسی را استخراج و مشخص کنیم و به خود نشان دهیم که چگونه با کراوات و پوتین های واکس زده شاعرانه زندگی می کنیم و بزرگیم." این نوع حماسه در ادبیات فارسی چندان مرسوم نیست، اما به هر حال ما هم نوعی حماسه مسخره داریم که قهرمان آن به اصطلاح یک "پهلوان پنبه" است، یا کسی است که در توهمات خود اوضاع و احوال دیگری را می بیند، مثل رمان معروف دایی جان ناپلئون نوشته ایرج پزشکزاد. دن کیشوت سروانتس را هم شاید بتوان از این مقوله محسوب داشت.

در این جا توضیح این نکته ضروری است که حماسه در هر صورت، چه فلسفی باشد چه عرفانی و چه اساطیری باید همواره در بافتی از شهسواری ها و بهادری ها و خطر کردن ها ارائه شود. به عبارت دیگر دل به دریازدن ها و تن به خطر سپردن ها، مشخصه اصلی حماسه است.

ویژگی های حماسه

هر حماسه باید دارای چهار زمینه ی داستانی، قهرمانی، ملی، خرق عادت باشد.

زمینه داستانی حماسه

یکی از ویژگی های حماسه، داستانی بودن آن است بنابراین حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست. با این که در حماسه- بی هیچ تردیدی- مجموعه ای از وصف ها، خطبه ها و تصویرها وجود دارد، اما همه ی این عناصر نسبت به داستانی بودن در مرتبه ی دوم هستند.

زمینه قهرمانی حماسه

بیشترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد، قهرمانانی ملی هستند؛ مانند "رستم" در شاهنامه ی فردوسی.

زمینه حماسی ملی

حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی

نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال و ملیت در برابر ملل مهاجم، آگاهی می یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر و مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خوشی های پهلوانان و بحث های فلسفی و دینی آنان مطلع می شویم.

زمینه خرق عادت

از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه ی علمی سازگاری ندارد. در هر حماسه ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند. هر ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور، در حماسه ی خویش به کار می گیرد و بدین گونه است که در همه ی حماسه ها، موجودات و آفریده های غیرطبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند، ظهور می یابند. در شاهنامه نیز وجود سیمرغ، دیو سپید، رویین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال ... عناصر و پدیده هایی هستند که همچون رشته هایی استوار، زمینه تخیلی حماسه را تقویت می کنند.

حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی ها و افتخارات و بزرگی های قومی یا فردی است. به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.

در شعر حماسی دسته ای از اعمال پهلوانی خواه از یک ملت باشد و خواه از یک فرد، به صورت داستان و یا داستان هایی در می آید که ترتیب و نظم از همه جای آن آشکار است، از نقطه یا نقاطی آغاز می شود و به نقطه یا نقاطی پایان می پذیرد، ناقص و ابتر نمی ماند و خواننده می تواند با خواندن آن داستان از مقدمات آغاز کند و به نتایج دست یابد.

در یک منظومه ی حماسی، شاعر عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمی کند و آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی دهد و به شکلی تازه در نمی آورد و به همین منوال به سرگذشت و یا شرح قهرمانی های پهلوانان و کسانی که توصیف می کند هرگز دخالتی نمی ورزد و به نام خود و آرزوی خویش در مورد او داوری نمی کند چنانکه در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی می بینیم.

در این مورد منظومه ی حماسی یا منظومه ی تمثیلی تا درجه ای شبیه و یا شعر غنایی یک باره مغایر می شود زیرا چنان که دیدیم شاعر تمثیلی در میان داستان و حکایت از واقعه ی خارجی خود را دخیل نمی سازد، اما در شعر غنایی وظیفه ی عمده ی شاعر دخالت مستقیم در اصل موضوع و آوردن آن به صورتی است که خود می خواهد و دوست دارد به عبارت دیگر در شعر غنایی عواطف، آلام و امیال شاعرانه اثر بسزایی دارد و شاعر ناگزیر است از آنها به هر نحوی که بخواهد پیروی کند. اما در شعر حماسی این گونه نیست، در اینجا شاعر با داستانهایی شفاهی یا مدون سر کار دارد که در آنها شرح پهلوانی ها، عواطف و احساسات مردمان یک روزگار و مظاهر میهن پرستی آمده باشد و باید همه ی آن ها را چنان که بوده وصف کند، در آن وصف، خود دخالتی مستقیم ننماید و خود را در صحنه ی وقایع نیاورد و داوری نکند. دکتر ذبیح الله صفا منظومه های حماسی را در یک تقسیم بندی به دو نوع تقسیم می کند:

۱- **منظومه های حماسی طبیعی و ملی** : که عبارت است از نتایج افکار و قرائح و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم به وجود آمده و مشحون است به ذکر جنگ ها و پهلوانی ها و جان نشانی ها و فداکاری ها و در عین حال مملو است از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان که معمولن از آن ها به دوره های پهلوانی تعبیر می کنیم. و از این گونه منظومه های حماسی می توان به " ایللیاد و ادیسه " اثر هومر و قطعات مختلفی از یشت ها و منظومه های دینی و در نهایت شاهنامه ی حکیم توس و گرشاسب نامه ی اسدی توسی و نظایر آن ها را در زبان های ایرانی نام برد.

در این دسته از منظومه های حماسی شاعر به ابداع و خلق توجهی ندارد بلکه داستان های مدون کتبی یا شفاهی را پیش روی خود می آورد و با حوادث دیگر ترکیب می کند.

۲- **منظومه های حماسی مصنوع** : در این منظومه ها سرو کارشاعر با داستان های پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود به ابداع و ابتکار می پردازد و داستانی را به وجود می آورد. در این گونه داستان ها شاعر آزاد و مختار است با رعایت قواعد و قوانینی که برای شعر حماسی وجود دارد هر گونه بخواهد موضوع را ابداع کند و تخیل خود را در آن دخیل سازد.

از این گذشته ممکن است شاعر حماسه سرا موضوع خود را از تاریخ روزگار پیشین حیات خود بردارد که دوران نبرد و مبارزه ی شدید با موانع طبیعی و دشمنان همسایه و مهاجمان و معاندان بزرگ بوده، یا از لحظات مهم تاریخی یک قوم که در عین تمدن دچار حوادث شگرف و انقلابات عظیم مذهبی و اجتماعی شده باشد و این حوادث و انقلابات بزرگ برای او همان

احوال را ایجاد می کند که در آغاز حیات ملی با آن ها مواجه بوده است.

حماسه Epic یا شعر حماسی Epic / Poem شعری است که دست کم این ویژگی ها را داشته باشد:

۱- یک شعر روایی بلند است

۲- موضوعی کاملاً جدی دارد

۳- با زبانی رفیع و لحنی بسیار ادبی بیان می شود

۴- موضوع آن قهرمانی است خداگونه که سرنوشت یک قبیله و یا حتی یک ملت را به دست دارد

شاهنامه ی فردوسی ، ایلپاد و اودیسه ی هومر و بهشت گمشده ی میلتنون از مشهورترین حماسه های جهان هستند که در این ۴ ویژگی اولیه کاملاً با هم اشتراک دارند.

از دیگر خصوصیت های کلی حماسه می توان به شکل گیری آن بعد از یک دوره نقل شفاهی ، مبهم بودن زمان و مکان در اثر، تعلق داستان حماسه به لحظات تکوین یک جامعه و مبارزه برای آن و وجود یک هسته تاریخی که با لعاب پر رنگ افسانه و اسطوره پوشیده می شود، اشاره کرد.

به روایات ثانویه که از اشعار شفاهی یک ملت به وسیله ی یک شاعر ایجاد می شود» حماسه های قومی «یا» نخستین «می گویم این حماسه های سنتی در مقابل حماسه های ادبی هستند که در آن تقلید آگاهانه ای از حماسه های سنتی رخ می دهد و شاعر انتخاب گر و خلاق عمل می کند. در ادبیات انگلیسی ایلپاد و اودیسه ی هومر را نمونه حماسه سنتی می دانند» انه ائید ویرژیل «را ادبی در ایران بی شک شاهنامه فردوسی حماسه ای ادبی است اما منابع فردوسی برای سرایش آنها مثل شاهنامه دقیقی یا گرشاسب نامه یا بعضی خدای نامه ها را می توان حماسه های سنتی نامید.

به نظر «نورتوپ فرای «در کتاب» تجزیه و تحلیل «نقد یک ویژگی خاص در مورد حماسه وجود دارد که آن را مدیون هومر هستیم و آن اینکه در آثار او این نکته کاملن جلوه گر بود که» سقوط یک دشمن درست مانند یک دوست یا یک رهبر تراژیک است نه کمیک «و حماسه» با این عنصر عینی و بی طرف بر این اساس که طبیعت را به منزله یک نظم غیرشخصی تلقی می کرد به اعتبار رسید»

شاهنامه ی فردوسی ، ایلپاد و اودیسه ی هومر و بهشت گمشده ی میلتنون از مشهورترین حماسه های جهان هستند.

ارسطو، نظریه پرواز نقد ادبی در یونان، حماسه را در رده ای بعد از تراژدی قرار داده و در عصر رنسانس آنرا از تمام انواع ادبی دیگر برتر دانسته اند.

مشخصه های مشترک حماسه های ادبی

- قهرمان فردی است با اهمیت ملی یا حتی گیتی گستر ، آشیل در ایلپاد ، رستم در شاهنامه و آدم و حوا در بهشت گم شده نماینده های تمام عیار این ویژگی هستند.

۲- فضای مکانی حماسه ها بسیار وسیع است و ممکن است گستره ای جهانی یا وسیع تر نیز داشته باشد ادیسه سراسر حوزه مدیترانه را در بر می گیرد (که البته در آن زمان کل جهان محسوب می شد) و در دفتر یازدهم به جهان ارواح هم نزول می کند. شاهنامه تمام ایران را در بر دارد در زمانی که هستی تنها ۳ بخش داشت و بخش اعظم آن ایران بود که البته در مراحل متعدد توران را نیز مدنظر قرار می دهد. گستره ی بهشت گمشده ی میلتنون کل جهان است چرا که در بهشت، زمین و جهنم رخ می دهد.

۳- اعمال داستانی شامل اعمال یک ابر انسان در صحنه ی نبرد است، اتفاقات جنگ تراوا در ایلپاد و اودیسه و رزم رستم با دیوسپید و یا اسفندیار و ماجرای شورش فرشتگان طغیان گر علیه خداوند در بهشت، همسفر شیطان برای یافتن دنیای جدید و تلاش او برای غلبه بر خداوند از راه اغوای انسان و اقدام اسطوره ای مسیح برای ناکام ماندن او نمونه های بارز این مورد هستند.

۴- در جریان این حوادث نیروهای فوق طبیعی مثل خدایان و موجودات فرازمینی همواره بخش مهمی را بر عهده دارند خدایان کوه المپ در ایلپاد، سیمرغ در شاهنامه و یهوه و مسیح و فرشتگان در بهشت گمشده برای مثال ازین دست نیروها هستند. این نیروهای فوق طبیعی در دوران نئوکلاسیک آن قدر اهمیت یافتند که به عنوان «اسباب فوق طبیعی» نامیده شدند و جزء لاینفک حماسه محسوب گردیدند.

۵- منظومه‌ی حماسی تقریباً نوعی ماجرای تشریفاتی است و بی‌شک زبان آن می‌بایست فاخر و رفیع باشد و عمیقن با زبان گفتاری تفاوت داشته باشد. زبان حماسی باید متناسب با اعمال پهلوانی و قهرمانانه‌ی روایت شده در متن انتخاب شود مثلن سبک خاص روایت شاهنامه که آن چنان قوی بود که منبع تغذیه هزار ساله‌ی زبان فارسی را مهیا کرد و یا بهشت گمشده که اساسن با الهام از اشعار لاتین سروده شده است.

حماسه‌های مدرن

اگر ویژگی‌های سبکی کهن را در نظر بگیریم و به روح حماسی در اثر توجه داشته باشیم شاید بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان را بتوانیم در دسته بندی حماسه‌ها محسوب کنیم از جمله:

کمدی الهی دانته (قرن ۱۳)

ملکه پریان اسپنسر (قرن ۱۶)

موبی دیک، هرمان منویل (قرن ۱۹)

جنگ و صلح تولستوی (قرن ۱۹)

و حتی یولیسس اثر جمیزجویین (قرن ۲۰)

که در این آثار اثرپذیری از حماسه‌های کهن به خوبی آشکارست.

نتیجه

از طرح مباحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که بنیاد حماسه ملی ایران، اساطیر کهن هند و ایرانی است که در اعصار متأخر شکل اساطیری اش کمرنگ تر شده و شکلی حماسی و شبه تاریخی گرفته است. ایزدانی چون یمه از پایگاه ایزدی خود هبوط کرده، به پادشاهی بدل می‌گردند و بدین گونه، روند گذار از اسطوره تا حماسه را در داستان‌های اوستا، متون پهلوی و شاهنامه می‌توان دنبال کرد. در این گذار و تغییر و تحولات آن، سنت شفاهی و روایت سینه به سینه و درک شرایط اجتماعی، اقلیمی و فرهنگی را نباید نادیده گرفت. سنت حماسی ایران و به ویژه شاهنامه نشان داد که هرگز به شکل یکسو نگرانه و صرفاً از روایات دینی زمانه و سنت زردشتی تقلید نکرده، بلکه با اتکا به روایات شفاهی محفوظ در سینه‌های مردم، درصدد تکمیل آن بوده است. تردیدی نیست که روش فردوسی در تشریح گذار از اسطوره به حماسه کاملن بخردانه بوده است.

منابع:

سایت شخصی کیانا وحدتی

فروم دانشجو

وبلاگ بوستان ادب

دانشنامه رشد

بهار، مهرداد، ۱۳۸۱/ جستاری در فرهنگ ایران، تهران: اسطوره.

بهار، مهرداد، ۱۳۸۱/ پژوهشی در اساطیر ایران، ویراست دوم، به کوشش کتایون مزداپور، تهران: آگاه.

بهار، مهرداد، ۱۳۸۱/ بندهش، تهران: توس.

دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۱/ اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: مروارید.

حمیدیان، سعید، ۱۳۷۱/ درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: مرکز.

سر کاراتی، بهمن، ۷۵۳۱/ سایه های شکار شده، تهران: قطره.

یار شاطر، احسان، ۸۶۳۱/ "تاریخ ملی ایران" در جی. آ. بویل (گردآورنده)، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (ج ۳، قسمت اول)، تهران: امیرکبیر.

Dumezil, George 1970. Myth et epepe; pains.

Macdonell, A.A. 1936. The Vidic mythology, Bombay.

1- نک به آموزگار- تفضلی، ۷۳۱.

2- Jamasp- Asana, 1897- 1913, 1-17

3- دو نسخه مورد استفاده او عبارت بودند از MK, JJ نک به بعد: بخش معرفی نسخه های خطی پهلوی

4- رسائل، ج ۲، ۸۰۴

5- مروج، ج ۲، ۷۶۲/ نیز نک به Christensen 142، ۱۳۹۱ و ترجمه فارسی، ۶۳۳۱، ۵۰۲/

6- لغت فرس، به کوشش دبیر سیاقی، ۶۴؛ تقی زاده، ۰۲۹۱، ۲۱ تا ۴۱/

7- نزهت نامه علایی،

منبع: سایت پژوهشکده